

پیدایش مدرنیسم یا تجددگرایی در غرب را می‌توان واکنشی بر ضد سنت و دین مسیحیت دانست. تکون تاریخی، تجدد تکونی است. ذاتاً نافی غیر. معنای این سخن آن است که تجدد، خود را از راه سلب غیر، تعریف می‌کند و این غیر، سنت مسیحی و دین مسیحی بوده است. وقتی تجدد دامن گستر شد و از اروپا به بخش‌های دیگر جهان پا گذاشت این ویژگی ضدیت با "سنت" و "دین" را کما بیش در خود حفظ کرد. به این اعتبار، مدرنیسم در هر جای جهان در قبال "سنت" و "دین" موضع می‌گیرد و این ویژگی مشترک نظام‌های برآمده از مدرنیسم است. این که جهت‌گیری مدرنیسم از ابتدا به‌جا بود یا نایجا و اکنون تغییر کردن آن به‌جا است یا نایجا، و اگر واقعاً مصافی بین مدرنیته و سنت باشد ما باید به سود کدام یک موضع بگیریم، مورد بحث ما نیست، قصد من در این گفتار، صرفاً عرضه گزارشی از استنباط شخصی خود در باب نظام مدرنیسم است. به نظر می‌رسد که می‌توان جهان‌نگری نهفته در بطن مدرنیته را با هشت مؤلفه نشان داد. اگر چه شاید نتوان تسلسلی منطقی برای تقدم و تأخر این هشت مؤلفه عرضه کرد، ولی از آنجا که نوعی کنش و واکنش بین این مؤلفه‌ها برقرار است، نظم و ترتیبی که ارائه می‌کنم چندان خارج از منطق نیست.

۱- انسان‌گرایی

نخستین ویژگی، انسان‌گرایانه بودن این جهان‌نگری است. البته انسان‌گرایی در بافت‌های مختلف معانی عذیده‌ای دارد. اما مراد من وجه خاصی از انسان‌گرایی است و تنها این وجه را محل بحث قرار خواهم داد. معنای خاصی که من از انسان‌گرایی مراد می‌کنم، "ایمان به انسان" است. از این ایمان می‌توان به ایمان به "علم" و "قدرت" انسان تعبیر کرد. به عبارت دیگر انسان‌گرایی عبارت است از باور داشتن به اینکه اگر از "علم انسان" کاری بر نیاید قطعاً از هیچ کس و هیچ چیز دیگری هم بر نخواهد آمد و اگر از "قدرت انسان" کاری بیرون رفت، دیگر در محدوده هیچ کسی و هیچ چیز دیگری هم نخواهد بود. و تعیین این اعتقاد و باور در ادبیات دوران مدرن، در قالب این ایده تجلی می‌کند که انسان حاکم بر سرنوشت خویش است و اسیر موجود دیگری نیست. وقتی این نگرش نسبت به انسان حاصل می‌شود طبعاً سلسله اموری که در دیدگاه سنتی محل توجه بود یا باید از کانون توجه خارج شود یا اینکه صراحتاً مورد نفی و انکار قرار گیرد. مثلاً در دیدگاه سنتی یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های انسان این است که فریب می‌خورد. در ادبیات ادیان و مذاهب به‌ویژه ادیان و مذاهب ابراهیمی انسان در معرض فریب خوردن است و چهارچیز در جهان موجب فریب انسان می‌شوند: ابلیس، دنیا، نفس و هوی؛ پس وقتی این امکان وجود دارد که انسان هر لحظه توسط این چهار چیز فریفته شود بنابراین چگونه می‌توان به نوع بشر اعتماد کرد و به او امید بست و ایمان خود را معطوف به آن کرد. اما این دیدگاه در ادبیات مدرنیته نقد و نفی می‌شود. به همین دلیل است که در ادبیات مدرنیته، دیگر چیزی به نام شیطان وجود ندارد یا اگر وجود دارد توان سیطره و تفوق بر آدمی را ندارد. یکی از بحث‌هایی که در میان فلاسفه اخلاق دوران مدرن شایع است، شکاف میان "معرفت اخلاقی" و "عمل اخلاقی" است و اینکه چگونه می‌توان این شکاف را پر کرد؛ چنان که اگر معرفت اخلاقی پیدا می‌کردیم که انجام کاری نادرست است آن را فرو می‌گذاشتیم و یا اگر معرفت پیدا می‌کردیم که کاری درست است در جهت انجامش می‌کوشیدیم. در ادبیات دینی قدیم این شکاف را فریب خوردگی ما انسان‌ها پر می‌کرد، در این چارچوب ما به این جهت به حکم معرفت‌های اخلاقی عمل نمی‌کنیم که دستخوش فریب شیطان، دنیا، هوی و نفس هستیم. اما چنین باوری در فلسفه اخلاق مدرن دیگر وجود ندارد. انسان مدرن نمی‌گوید ما به این جهت به حکم معرفت‌های اخلاقی عمل نمی‌کنیم که فریب خورده‌ایم. چرا که انسان مدرن به ایمان به علم بشری و ایمان به قدرت بشری التزام می‌ورزد و ما هر میزان که مدرن‌تر هستیم التزام بیشتری می‌ورزیم. اما در جهان‌نگری دینی و سنتی، انسان دائماً باید دست استمداد به درگاه خدا دراز کند و همواره از فریب شیطان بر حذر باشد و علاوه بر خدا و شیطان باید دغدغه موجودات دیگری را هم داشته باشد و فرشتگان به او کمک رسانی کنند.

اندیشه پیشرفت

جهان‌نگری مدرنیسم، یک جهان‌نگری قائل به پیشرفت است. در حالی که در ادیان و مذاهب جهانی، نه تنها چیزی به نام پیشرفت وجود ندارد بلکه به جای آن، ایده "پسرفت" به چشم می‌خورد. در جهان‌نگری سنتی و دینی، انسان در فطرت خود موجودی آرمانی است. تقریباً در تمامی ادیان و مذاهب جهان، برای دیدن و شناختن انسان آرمانی، باید هر چه بیشتر به عقب و به منشاء و سرچشمه بازگشت. به این اعتبار، انسان نخستین، آرمانی‌تر از انسان بعد و بعدتر است. اندیشه پیشرفت در ادیان و مذاهب جهان دیده نمی‌شود و دقیقاً اندیشه ضد پیشرفت وجود دارد. البته این ایده ادیان، در مقام توصیف است نه در مقام توصیه. بدین معنا که نمی‌گویند پیشرفت نکند بلکه می‌گویند بشر تاکنون پیشرفت نکرده است. متقابلاً در اندیشه پیشرفت گفته می‌شود ما همیشه رو به آینده‌ای حرکت می‌کنیم که فعلاً و عجالتاً در قیاس آن آینده در وضعیت بدتری هستیم اما در قیاس با گذشته، وضعیت مطلوب‌تری داریم. به عبارت دیگر



مدرنیته و ایران

مصطفی ملکیان

"مدرنیته" از جمله مفاهیمی است که امروزه در ادبیات علوم اجتماعی، علوم انسانی، هنر، دین، فلسفه و... دامن گستر شده و این تب استعمال، این مفهوم را به نوعی پریشانی دچار کرده است. به این اعتبار، از چندی پیش "انجمن جامعه‌شناسی ایران"، بانی سلسله نشست‌های علمی در باب "آرزیابی مدرنیته" شده است. استاد مصطفی ملکیان سخنران دومین جلسه بود؛ مکتوب حاضر متن ویراسته سخنرانی استاد ملکیان است که در ۱۵ اسفند ۸۴ در تالار مطهری دانشگاه علوم اجتماعی تهران ارائه شد. استاد ملکیان در این نشست محور بحث خود را حول پاسخ به دو پرسش سامان داد؛ اول اینکه او خود مدرنیته را چگونه می‌فهمد؟ و دوم اینکه، مدرنیته را در تجربه معاصر ایران چگونه ارزیابی می‌کند؟ در مقام پاسخ به این دو پرسش به هشت مؤلفه در جهان‌نگری مدرنیته اشاره شد و سپس مصاف مدرنیته با سنت و دین مورد مذاقه قرار گرفت.

اندیشه پیشرفت حکم می‌کند که وضعیت جهان رو به کمال است. در حالی که در تفکر سنتی و دینی، انسان‌های نخستین انسان‌های آرمانی بوده‌اند و هر چه از تاریخ بشر می‌گذرد ما از آن وجه آرمانی خود دور می‌شویم؛ دیدگاهی که البته با جهان‌نگری مدرن سازگاری ندارد. به اعتبار چنین دیدگاهی است که در جهان‌نگری مدرن چیزی به نام "جهنم" کمتر دیده می‌شود. انسان مدرن در آینده خویش بهشت می‌بیند نه جهنم؛ (یگدریم از این که مدرنیته در معنای آرمانی خود نه به بهشت قائل است و نه به جهنم) چرا که به زعم طرفداران مدرنیسم، جهنم اساساً با اندیشه پیشرفت ناسازگار است. در این چارچوب، منطقی نیست که گفته شود ما به جلو می‌رویم ولی می‌رویم که به جهنم برسیم.

۳- مادی‌گرایی

سومین ویژگی، جهان‌نگری مادی مدرنیسم است. البته مراد از "مادی"، معنای دقیق فلسفی آن نیست، بلکه به معنای تعافلی از ساحت‌های متعدد وجودی انسان است که مورد تأکید انسان سنتی بود. امروزه تنها "ساحت جسم" و "بدن" و "ساحت ذهن" محل تأکید است. در ادبیات جدید چیزی به نام "نفس" و "روح" به چشم نمی‌آید. در حالی که در ادبیات دینی آنچه که تمام طبع ما مربوط به آن است "نفس" و از آن بالاتر "روح" است. جهان‌نگری مدرن در ساخت نیازها و خواست‌های آدمی، نیازهای روحانی را به نیازهای سایکولوژیک تحلیل و تحویل می‌کند و نیازهای مربوط به نفس به نیازهایی که مربوط به احساسات و عواطف هستند، تحویل شده‌اند. من از این ویژگی با تعبیر "مادیت" یاد می‌کنم و مرادم از مادیت، مادیت انسان شناختی است نه مادیت جهان شناختی. به این اعتبار، مدرنیسم در مورد ساحت‌های وجود آدمی، جهان‌نگری مادی دارد.

۴- عقل‌گرایی (راسیونالیسم)

عقلانیت‌گرایی ویژگی چهارم جهان‌نگری مدرنیسم است. این عقلانیت می‌تواند هم در مقام عمل باشد هم در مقام نظر؛ البته قدما نیز قائل به عقل بودند اما تلقی ایشان از عقل، متفاوت از آن چیزی بود که به عقل به معنای امروزی‌اش ارجاع می‌شود. در دیدگاه سنتی، هر چه از حلقه عقل بشری فراتر رفت نه تنها واقعیتش را از دست نمی‌دهد بلکه واقعیت دارتر می‌شود. چیزی که در تور عقل بشری است اگر هم واقعیت داشته باشد، واقعیتی سایه‌وار دارد. به این اعتبار در دیدگاه سنتی، در سلسله مراتب واقعیات معتقد بودند که عالم مجردات به دلیل آنکه از عقل دورتر است دارای واقعیت بالاتری است. بعد از آن عالم مثال است و در مرتبه سوم عالم مادی و عالم طبیعت است که به حکم آن که کاملاً در تور فهم و تشخیص عقل بشری است، از واقعیت کمتری برخوردار است. پیداست که در جهان‌نگری

مدرن، این عقیده‌ای عجیب و گزنده است که هر چه در دسترس عقل است واقعیت کم ارزش‌تری دارد و هر چه از دسترس عقل دورتر است واقعیت بیشتر و شریف‌تری دارد. انسان مدرن نیز چنین خساست و شرافتی برای واقعیات قائل است اما کاملاً در خلاف جهت گذشته؛ در جهان‌نگری مدرن اتفاقاً هر چه در دسترس عقل باشد واقعیت بیشتر دارد. بدین معنا می‌توان گفت که در جهان‌نگری مدرن، نوعی عقل‌گرایی وجود دارد. عقل‌گرایی در انسان مدرن ابتدا یک دیدگاه اپیستمولوژیک بود و به تدریج به دیدگاهی انتولوژیک بدل شده است. انسان مدرن ابتدا به لحاظ اپیستمولوژیک گفت که من ادعای وجود چیزهایی را می‌کنم که عقل بتواند وجودشان را برهانی کند و در مورد چیزهایی که عقل نمی‌تواند وجودشان را برهانی کند سکوت می‌کنم. من ادعای وجود چنین اموری را ندارم اما ادعای عدم وجودشان را هم نخواهم داشت. اما به تدریج انسان مدرن به ادعای اپیستمولوژیک اکتفا نکرد و گفت هر چه که با اپیستمولوژی جدید من قابل برهانی شدن است من قائل به وجودشان هستم و به وجودهای غیر از این قائل نیستم و این چنین آن را به ساحت انتولوژیک وارد کرد. در جهان‌نگری مدرن وقتی وجود چیزی را ادعا می‌کنید یا باید استدلال آورید که نشان دهد ادعایتان صادق است یا لااقل اگر صادق هم نیست ادعایتان موجه یا حداقل معقول است و این خلاف چیزی است که در انسان قدیم وجود داشت.

۵- ویژگی تجربی

ویژگی پنجم، ویژگی تجربی بودن این جهان‌نگری است. معنایی که من از تجربی بودن مراد می‌کنم در مقابل عقل‌گرایی قرار نمی‌گیرد. تجربی بودن به این معنا است که در تفکر مدرن هر چیزی را می‌توان در معرض آزمون قرار داد و نسبت به آن موضع نفاذانه گرفت. انسان مدرن هیچ چیز را فوق آزمون نمی‌داند و این بدان معنا است که انسان مدرن هیچ چیز را بی‌چون و چرا نمی‌داند. بنابراین می‌توان گفت که او هیچ چیز را مقدس قلمداد نمی‌کند چرا که یکی از ویژگی‌های امر قدسی این است که چون و چرا ناپذیر است؛ در ادیان و مذاهب بسیاری امور وجود دارند که غیرقابل آزمون و تجربه ناپذیرند و باید بدون چون و چرا آن را پذیرفت؛ قهراً این سخن در تفکر مدرن قابل دفاع نیست.

۶- برابری طلبی

ویژگی ششم که با ویژگی تجربی بودن ارتباط مستقیمی دارد ویژگی مساوات طلبی است. آنچه از مساوات طلبی مراد می‌کنم، آن معنای حقوقی که در حقوق اجتماعی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی و... وجود دارد نیست، بلکه برابری طلبی در عالم معرفت مد نظر است. در جهان‌نگری مدرن

این سخن قابل دفاع نیست که بگوییم چون کسی پیر است، مرشد است یا قدیس است پس باید ادعایش را پذیرفت بلکه بر این نکته تأکید می‌شود که هرکس تا چه میزان می‌تواند مدعایش را به کرسی فهم و قبول برساند. در واقع انسان مدرن برای فهم دلیل، اولویت قائل است تا به قبول مدعا؛ یعنی ابتدا به ادله توجه دارد سپس به مدعیان و این یعنی جهان‌نگری برابری طلبی در نظام مدرن.

۷- فردگرایی

ویژگی هفتم ویژگی فردگرایانه این جهان‌نگری است. معنا و نتیجه فردگرایی این است که در نهایت، تحصیل حقوق فرد مهم است. در واقع ترازو و سنجح انسان مدرن برای رد یا قبول نظام‌های حقوقی مختلف (اعم از سیاسی، اقتصادی، قضایی، جزایی، خانواده، بین الملل و...) موفقیت یا عدم موفقیتی است که این نظام‌های حقوقی در تحصیل حقوق فردی دارند و این به این معنا است که هویتی فوق هویت فردی نمی‌تواند محل داوری قرار گیرد. هویت‌هایی مثل هویت قبیله، نظام، ملت و... همه بایستی به حقوق فرد ارجاع و تحلیل شوند. به همین اعتبار است که جهان‌نگری مدرن به ادیان و مذاهبی که به هویت‌های جمعی قائل هستند و برای حفظ هویت‌های جمعی تلاش می‌کنند، اقبال کمتری نشان می‌دهند و از ادیانی که فرد را محل توجه خود قرار می‌دهند بیشتر استقبال می‌کنند. راز این نکته را می‌توان در ویژگی فردگرایی جهان‌نگری مدرن دانست.

۸- احساسات‌گرایی

آخرین ویژگی که برای جهان‌نگری مدرن می‌توان برشمرد ویژگی احساسات‌گرایی این جهان‌نگری است. بدین معنا که انسان مدرن ملاک همه داوری‌های خود را بر درد و رنج انسان‌ها می‌گذارد و برای رفع درد و رنج و ایجاد لذت تلاش می‌کند. در یونان و روم قدیم، مفهومی به نام "سعادت" وجود داشت که مفهومی هلدونیستی بود. یونانیان بر این باور بودند که لذت حاصل چند چیز است و با حاصل آمدن این لذت است که انسان به سعادت می‌رسد. ارسطو با داشتن دیدگاهی هلدونیستی (لذت‌گرایی) می‌گفت که انسان سعادت‌مند انسانی است که زیبایی، ثروت، جمال و رفیق شفیق داشته باشد. نکته‌ای که مد نظر ارسطو بود این بود که فقدان درد و رنج و وجود پاره‌ای لذات، انسان را سعادت‌مند می‌کند. مدرنیته هم چنین جهان‌نگری را مد نظر دارد. از قرن هفدهم به بعد دیدگاهی که در فلسفه اخلاق روز به روز بیشتر قوت گرفت که معتقد است کار درست، کاری است که کمترین درد و رنج و بیشترین لذت را فراهم کند. این دیدگاه به این جهان‌نگری منتهی می‌شود که از میان ساحت‌های مختلف انسان، ساحت احساسات و عواطف اهمیت بیشتری

دارد و بافالم هر چیزی که رنج کمتر و لذت بیشتر فراهم آورد درست‌تر تلقی می‌شود. اینکه ملاک داورهای اخلاقی بر امری روانشناختی استوار شود عین احساسات‌گرایی است. به عبارت دیگر این دیدگاه معتقد است که ما آمده‌ایم تا برای خود و دیگران، درد و رنج کم‌تر لذت بیشتر و بهتر را فراهم آوریم. سعادت و نجات بهترین چیز برای انسان است و درد و رنج و عدم بدترین چیز. در حالی که ادیان می‌گویند بدترین چیز برای انسان، ملامت و لعنت و دوری از قرب الهی است. در ادبیات دینی، افراد می‌خواهند از رحمت خدا دور نیفتند ولو به قیمت آنکه همه درد و رنج‌ها بر آنان عارض شود. در مسیحیت، پروتستانها بر این باور بودند که فراخانی این جهانی نشان رحمت الهی است در حالی که کاتولیک‌ها معتقد بودند هر که به نزد پروردگار محبوب‌تر است درد و رنج بیشتری عایدش می‌شود و این یکی از موارد اختلاف بین کاتولیک‌ها و پروتستانها بود. وقتی پروتستانها زندگی این جهانی را نشان رحمت الهی دانستند، در واقع پلی زدند از دیدگاه دینی و سنتی به دیدگاهی متجددگرایانه؛ دیدگاهی که می‌گوید هیچ چیز بدتر از درد و رنج و هیچ چیز بهتر از لذات نیست. این دیدگاه با جهان‌نگری دینی ناسازگار است. در جهان‌نگری دینی تمام دغدغه انسان این است که اهل نجات باشد ولو نجاتش به این قیمت حاصل شود که تمام درد و رنج‌ها بر او بیارد و بدترین چیز برای یک متدین این است که از رحمت خدا دور شود ولو به این قیمت حاصل شود که شاد زندگی کند و با لذت دست به گریبان باشد.

جهان‌نگری‌ای که این هشت ویژگی را داشته باشد چاره‌ای جز دست انداختن در آغوش علوم تجربی ندارد، روی آوردن به علوم تجربی نتیجه چنین جهان‌نگری است. وقتی علوم تجربی رشد می‌کند

طبعاً تکنولوژی و فناوری هم رشد می‌کند. به این اعتبار می‌توان گفت که جهان‌نگری مدرنیته، جامعه صنعتی و تکنولوژیک را به دنبال خواهد داشت و این تکنولوژی که در تمدن مدرن وجود دارد همه به چند واسطه متأثر از این هشت ویژگی مدرنیسم هستند. اگر جامعه‌ای به این هشت ویژگی قائل باشد باید علوم تجربی هم داشته باشد و بالمال باید این علوم تجربی را به علم و صنعت تبدیل کند، چرا که اگر می‌خواهد تجسد این علوم تجربی را ببیند چاره‌ای جز این ندارد. البته این نکته قابل ذکر است که در این جا هشت ویژگی جهان‌نگری مدرنیته، به طور افراطی طرح شدند تا قابلیت طرح یابند و بتوانیم شرایط آرمانی انسان مدرن را ترسیم کنیم. به این اعتبار هم فرد می‌تواند به طور ذومراتب مدرن شود و هم جامعه می‌تواند ذومراتبی مدرن باشد. بنابراین وقتی مدرنیته ذومراتب شد طبیعتاً جمع بین مدرنیته و دین هم ذومراتب می‌شود. به این اعتبار می‌توان انسان مدرنی داشته که متدین هم باشد. با این حال به عقیده من، تمام مدرنیته با تمام تدین قابل جمع نیست. به عبارت دیگر ناممکن به نظر می‌رسد که فرد یا جامعه‌ای با حفظ تمام ویژگی‌های مدرنیته، دیندار با تمام مشخصات و شاخص‌های تفکر دینی (منظورم ادیان تاریخی نهادینه است) باشد.

ارزیابی مدرنیته در تجربه معاصر ایران

بی‌گمان آشنایی ایرانیان با مدرنیته باعث شد که ما به برخی جهان‌نگری‌های سابق خود با دید تردید بنگریم و در اهداف خود بازنگری کنیم. اما به عقیده من، به هیچ عنوان نمی‌توان گفت که جامعه ایرانی امروز ما در ابتدای قرن ۲۱ یک جامعه مدرن است. من نشانه‌های مدرنیته را در ایران در هیچ یک از لایه‌ها و ساختارهای جامعه نمی‌بینم، نه در دانشگاه، نه در سیاست، نه در اقتصاد و نه در میان توده مردم.

اما شاید سؤال شود ما که از تکنولوژی و فناوری استفاده می‌کنیم و جامعه‌ای صنعتی داریم، چگونه هنوز مدرن نشده‌ایم. جواب من به این پرسش چنین خواهد بود که این یک خطا در تشخیص است که فکر می‌کنیم مدرن شده‌ایم. در اینجا باید به یک تقسیم بندی اشاره کنم و وجه فرهنگی مدرنیته را از وجه تمدنی آن تفکیک کنم. وقتی کسی آن هشت مؤلفه جهان‌نگری مدرنیته را در خود داشته باشد او به لحاظ فرهنگی مدرن شده است. اما این فرهنگ مدرن در عالم خارج یک سلسله نتایج و آثاری دارد. در واقع فرآورده‌های آن نگرشی انفسی (subjective) وقتی به فرآورده‌های آفاقی (objective) بدل شود، یعنی علم تجربی، فناوری و متعاقب آن صنعت به وجود آید، آن‌گاه وجه تمدنی مدرنیته نیز شکل می‌گیرد. ما در ایران در وجهه تمدنی مدرنیته شریک و سهیم شده‌ایم. به این اعتبار می‌توان گفت که ایران به لحاظ وجهه تمدنی، یک کشور مدرن است چون از آخرین دستاوردهای صنعت و فناوری استفاده می‌کند، اما به لحاظ وجه فرهنگی هنوز ایران مدرنیته را تجربه نکرده است. در مدرنیته عقلانیت صادق و فائق است ولی در جامعه ایران عقلانیتی از جنس عقل مدرن نمی‌بینیم. گویا هر قدر که حرص و ولع ما برای استفاده از وجه تمدنی مدرنیته بیشتر می‌شود، از وجه فرهنگی مدرنیته فاصله بیشتری می‌گیریم.

جمع میان دین و مدرنیته در عالم زندگی اجتماعی و تبدیل دین به ایدئولوژی، با پیام خود دین ناسازگار است و در مقام عمل هم توفیق نخواهد داشت. وقتی ما از حکومت‌های دینی مان در دوران مدرن انتقاد می‌کنیم که چرا جنبه ایدئولوژیک دارند، نمی‌دانیم که چه می‌گوییم!

حکومت‌های دینی در روزگار مدرن یا نباید باشد

یا باید ایدئولوژیک باشند، نمی‌تواند در دنیای مدرن حکومت دینی باشد ولی ایدئولوژیک نباشد، زیرا در تاریخ غرب وقتی مکتب‌هایی مثل مارکسیسم و یا سوسیالیسم پدید آمدند، روحانیون و کشیش‌های مسیحی از قافله عقب افتادند، بدین دلیل که مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها به مخاطبین خود وعده‌های این جهانی می‌دادند و موفق بودند، لذا کشیش‌ها برای اینکه از رقیب عقب نیفتند آمدند و گفتند ما تا کنون وعده‌های آن جهانی می‌دادیم ولی این مکتب‌ها مردم را کشانده به طرف ایسم‌های سکولار؛ لذا دیگر باید وعده این جهانی دهیم بنابراین غایت وعده‌های سکولار را قبول کردند، البته وسایلش را نپذیرفتند، یعنی گفتند اگر سوسیالیست‌ها بهشت این جهانی می‌خواهند ما هم بهشت این جهانی می‌خواهیم، غایت را از دیدگاه سکولار گرفتند و به تعبیری هدف‌های سکولار را قبول کردند؛ یعنی دقیقاً فریفته سوسیالیست‌ها و لیبرالیست‌ها شدند، غایت دیدگاه آن‌ها را پذیرفتند ولی گفتند وسایلی که شما سوسیالیست‌ها دنبال می‌کنید موفق نیستند و ما می‌خواهیم با وسایل دیگری به هدف برسیم. وقتی این گونه شد چاره‌ای جز ایدئولوژیک شدن نداشتند، ما نیز متأسفانه در جهان اسلام همین را تکرار کردیم، پیام اصلی دین، آباد کردن این جهان نیست، دین نیامده وعده‌های این جهانی بدهد، یک آیه در هیچ متون مقدسی نداریم که وعده این جهانی دهد، هیچ دینی نمی‌گوید من آمده‌ام جامعه‌ای از لحاظ اقتصاد، سیاست، خانواده و حقوق سامان دهم بلکه درست خلاف این را گفته؛ دین آمده درون ما آدمیان را آباد کند. حکومت‌های دینی وعده‌هایی می‌دهند که ایدئولوژی‌ها می‌دهند، وعده‌هایی می‌دهند که تشکل‌های سکولار می‌دهند، این نه حق است و نه مصلحت؛ حق نیست چون با پیام خود دین ناسازگار است و مصلحت نیست چون اگر بناست غایت‌های ایدئولوژی‌های سکولار را بپذیریم، وسایلشان با غایت‌هایشان

متناسب‌تر است. مثلاً اگر آمدیم دولت رفاه درست کنیم وسایلی که خود آن‌ها پیشنهاد می‌کنند بهتر از وسایلی است که ما پیشنهاد می‌کنیم، در چنین شرایطی چون پیام دین به نادرستی تصویر شده طبعاً شکست‌ها به پای دین نوشته می‌شود. دین برای آبادانی این جهان نیامده است. در این وضعیت، تفکر دینی از ساحت ذهنی و خصوصی ما هم دور می‌شود، چون وعده‌ای که نداده بود را به او نسبت دادیم و او را ناتوان جلوه دادیم. بنابراین حکومت‌های دینی، دین را از ساحت زندگی فردی آدم‌ها هم بیرون می‌برند چون وقتی دین در ساحت‌های دیگر شکست می‌خورد کم‌کم اعتبارش را در زندگی خصوصی هم از دست می‌دهد. تجربه نشان می‌دهد که در حکومت‌های سکولار، مردم از لحاظ دینی متدین‌اند چون شکستی در دین ندیده‌اند. در ساحت مسائل اجتماعی به طور عام به نظر می‌آید همه حکومت‌های دینی باید به ایدئولوژی تبدیل شوند، لذا تمام خسارت‌های ایدئولوژیک شدن را می‌بینند؛ البته در ساحت زندگی فردی هم مدرنیته وقتی با دینداری جمع می‌شود که به نوعی از جنبش‌های دینی جدید رو بیاورد، تمام جنبش‌های دینی جدید ناشی از تلاش برای جمع میان دین و مدرنیته است و ناکامی دین‌های تاریخی نهادینه در این امتزاج، افراد را به سمت جنبش‌های دینی سوق داد. این جنبش‌های دینی بسیار با هم



وقتی مدرنیته ذومراتب شد طبیعتاً جمع بین مدرنیته و دین هم ذومراتب می‌شود. به این اعتبار می‌توان انسان مدرنی داشته که متدین هم باشد. با این حال به عقیده من، تمام مدرنیته با تمام تدین قابل جمع نیست. به عبارت دیگر ناممکن به نظر می‌رسد که فرد یا جامعه‌ای با حفظ تمام ویژگی‌های مدرنیته، دیندار با تمام مشخصات و شاخص‌های تفکر دینی (منظورم ادیان تاریخی نهادینه است) باشد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتاب جامع علوم انسانی
من نشانه‌های مدرنیته را در ایران در هیچ یک از لایه‌ها و ساختارهای جامعه نمی‌بینم، نه در دانشگاه، نه در سیاست، نه در اقتصاد و نه در میان توده مردم

تفاوت دارند ولی به نظر می‌رسد در سه ویژگی با هم مشترکند: (۱) از بخش‌هایی از دین که با مدرنیته سازگار نیست غفلت می‌کنند. (۲) جنبه‌ای انتقادی دارند. (۳) سعی می‌کنند رویکردها و جنبه‌های این جهانی اتخاذ کنند.

در ایران کنونی هم حکومت دینی وجود دارد و هم جنبش‌های دینی جدید که هیچ یک نمی‌توانند به دین تاریخی وفادار باشند.

پرسش و پاسخ:

سوال: بحث‌هایی که کردید از جنبه تئوریک درست است ولی نکته‌ای که وجود دارد شما از کلماتی استفاده می‌کنید که در فرهنگ دینی و غربی دو معنای متفاوت دارند و هرکلمه‌ای بار معنایی خاص خود را دارد. نکته دیگر اینکه هیچ دلیل عقلی که مجاب شویم حتماً حقوق فردی به این معنا که مد نظر شما است وجود ندارد. نکته سوم اینکه شما گفتید بین نظر و عمل تفاوت وجود دارد، به نظرم تکنیکی که از غرب می‌آید یک سری لوازماتی دارد این نشان دهنده این است بین ضرورت‌های نظری و عملی غرب تفاوت وجود دارد. غرب فقط یک کمیت است.

جواب: سوال سوم این بود که کلیت غرب یک کلیت یک پارچه است و در مقام عمل و نظر ما نمی‌شود تفکیک شود. این سؤال را نمی‌توانم جواب دهم این یک دید است و نمی‌شود دست به گزینش زد و دیدگاه دیگر این است که می‌شود تفکیک کرد، این دو دیدگاه هرکدام طرفدارانی دارند و من وارد بحث آن نمی‌شوم. سؤال دوم این بود که عقل ما توانست برهان کند، در جواب عرض کنم من نگفتم که می‌خواهم مدرنیته را برای شما تصویر کنم و از شما بخواهم مدرنیته را بپذیرید من گفتم تصور من از مدرنیته همین است من فقط توصیف می‌کنم اگر بخواهم برهانی کنم شما را دعوت می‌کردم. اما جواب دوم این است که شما همین سخت‌گیری را که نسبت به پذیرش مدرنیته نشان می‌دهید در پذیرش جهان‌نگری خودتان هم

نشان می‌دهید؟ اما سؤال اولش این بود که تو غفلت کردی از دو معنایی که در مفهوم جهان‌بینی استفاده کردی، فکر می‌کنم تنها انتهایی که نمی‌شود به من زد همین است من خیلی به واژه‌ها و معنای واژه‌ها اهمیت می‌دهم و این مسأله امکان ندارد. سؤال: با مؤلفه‌هایی که شما گفتید یک عالم با همه دیدگاه‌ها می‌تواند در سپهر مدرنیته زندگی کند ولی یک انسان مدرن نمی‌تواند در سپهر سنت آزادانه زندگی کند، برخی از مؤلفه‌هایی که شما گفتید نسبت به بقیه اولویت دارند به نظرم این نوع برداشت از مدرنیته یک برداشت ایدئولوژیک است در صورتی که به نظر من مدرنیته به هیچ عنوان پدیده ایدئولوژیکی نیست دیدگاه سلبی مدرنیته را اشاره نکردید که جامعه را به سمت جامعه باز می‌برد. ضمناً دین ایدئولوژیک نیست مدرنیته ایدئولوژیک نیست بنابراین دین و مدرنیته که هیچ کدام ایدئولوژیک نیستند می‌توانند با هم سازش کنند. جواب: سؤال اولشان این بود که شما به چیزهایی مثل تسامح و تساهل که روحش در مدرنیته وجود دارد اشاره نکردید به نظرم می‌آید مدارا و تساهل که اشاره فرمودند حاصل ترکیب و تلفیق دو مؤلفه‌هایی است که گفتیم، یکی فردگرایی و یکی احساسات‌گرایی اگر هم به این قائل باشید نتیجه‌اش این می‌شود که باید به مدارا هم قائل باشید. بنابراین اشکال اولشان در مورد مدارا درست نیست سؤال دومی کردند به نظر می‌آید که این تحت تأثیر مدارا که شما به آن اشاره کردید و در ثانی کمیت آن نیز درست نیست فکر نمی‌کنم، کشور خودمان ابوالعلی معلوم داشتیم که منکر همه ادیان بود ولی زندگی می‌کرد، به نظر می‌آید وقتی حکومت‌های دینی به وجود می‌آیند این موضوعی که شما می‌گوئید صدق می‌کند والا در جلسه‌های ما آزاداندیش‌ترین افراد شرکت می‌کردند. گردآورنده شخصی است به نام شریف رضی برادری دارد به نام سیدمرتضی‌ایف این دو تا بنیانگذاران حوزه علمیه نجف هستند در ۱۰۰۰ سال پیش رهبر صابعیان جهان می‌میرد، ایشان یک مرثیه‌ای در باب صابعیان جهان گفته ۸۰ سطر، از هر سطر این شما نمی‌توانید جلوی اشک خودتان را بگیرید بنابراین من نمی‌پذیرم که در دوران سنت آزاداندیشان نمی‌توانستند زندگی کنند ولی این را می‌پذیرم که وقتی حکومتی دینی شد باید یونفرم شوند. اگر مدرنیته ایدئولوژیک و اگر دین هم ایدئولوژیک نیست به صرف اینکه در یک ویژگی مشترک هستند نمی‌توان گفت که هیچ نزاع دیگری با هم ندارند.

سؤال: بعضی از آرمان‌ها به دلیل نوعی ناسازگاری درونی که درون خودشان وجود دارد امکان تحقق عملی را از خودشان می‌گیرند.

جواب: بخشی از آنچه که امروز می‌گوئیم پست

مدرنیته ناشی از کشف ناسازگاری‌هایی است. بزرگترین نظریه‌پردازان مدرنیته هابز است ایشان در نظریه عدالتش، عدالت را چنان تصویر می‌کند که بر اساس مبنای عقلانی عدالت ضعیف‌ترین افراد جلسه در درجه اول از اهمیت قرار می‌گیرند و آن‌هایی که امتیاز دارند در درجه‌های بعدی قرار می‌گیرند. آدم می‌تواند مدرن باشد لذت‌بیندیشد ولی لذت را در لذات بیولوژیک ببیند. سؤال دیگر این بود که دین غیر از اینکه حکومت را به دست بگیرد می‌تواند برای بهروزی موثر کاری کند به معنای دین می‌تواند این کار را انجام دهد دین می‌آید یکان یکان ما را دگرگون می‌کند و جامعه ما که حاصل جمع ما انسانها است جامعه بهتری خواهد بود. ادیان آمدند از پایین به بالا انجام دهند ولی حکومت‌های دینی آمدند و می‌خواهند از بالا به پایین این کار را انجام دهند، خود دین هم با واقع‌بینی که داشته گفته از پایین به بالا همین که گفته (ان الله لا یغیر ما به قوم حتی یغیروا ما بانفسهم) یعنی همین، قرآن می‌گوید در درونتان باید عوض شود تا بقیه چیزها عوض شود این پیام همه ادیان است که از درون عوض شود تا بیرون نیز تغییر کند عکس‌اش نادرست است با تغییر یک نظام سیاسی می‌توان دین را پیش برد.

سؤال: شخصی داریم در جامعه شناسی به نام دوتوکویل، ایشان تحت تأثیر فلاسفه روشنگری بودند ولی تحت تأثیر مونتسکیو هم بوده ایشان سؤالش این بوده که چرا در فرانسه انقلاب کردیم ولی استبداد در آن حاکم شده و وضعیت دموکراتیک نشده ولی آمریکایی‌ها تحت تأثیر انقلاب فرانسه بودند ولی دموکراسی در آمریکای قرن ۱۹ تداوم یافت. ایشان تداوم دموکراسی را که پدیده مدرن است می‌گوید عواملی که مونتسکیو گفته مثلاً سیستم مبتنی بر تفکیک قوا، آزادی روشنفکران که کمک می‌کند به دموکراسی، آنچه که در فرانسه نبود آن بیوریتین‌های مسیحی هستند و جامعه مدرن به دوش آنهاست، این نکته را چگونه توجیه می‌کنید؟

جواب: من کاملاً قبول دارم به نظرم مهم‌ترین ارزش‌هایی که دین دارد این است که در باب مناسبات اجمالی انسان با انسان‌های دیگر دو نکته را به آدم متذکر شود و این به نظر من فرمایش آقای دکتر را تأیید می‌کند. دین اولاً قائل به ریاضت است نه به معنای چله نشینی به این معنا که دین می‌آید اگر می‌خواهی تابع خوشایند و بد آیند خودت باشی برای خودت و نه دیگران، انسان مفیدی نخواهی بود. باید حاضر باشی خوشایندها را به پای مصلحت‌ها فدا کنی حاضر باشی بدآیندهایت را تفکیک کنی از مفاسدت. این کاری است که ادیان می‌کردند که من می‌گویم ریاضت، یعنی اینکه ما

قائل باشیم که ما ترازوی مصلحت را باید در نظر بگیریم و از خوشایند خودمان صرف نظر کنیم تا به مصلحت برسیم و یا بدآیند خودمان را قبول کنیم تا دچار مفسده نشویم، این برای انسجام اجتماعی مؤثر است. بنابراین دینداران واقعی پاسدار حقیقی اجتماعی بقیه شهروندان هستند، برای اینکه چون پاسداری از حقوق شهروندان ریاضت می‌خواهد. آدمی که دیدگاه دینی دارد می‌تواند ریاضت بکشد و کار دومی که دین می‌کند می‌آید لذاتی را نفی نمی‌کند ولی می‌گوید لذاتی بالاتر هم وجود دارد، این باعث می‌شود که با اولین لذتی که می‌بینیم شیفته نمی‌شویم و برایمان لذتی بالاتر هم وجود دارد و آرمان‌ها را لذت می‌کند. دین به آرمان‌های غیروابا یا زیبا شناختی که دارند، زیبایی روانی می‌دهد. بیوریتین‌ها در میان فرقه‌های مسیحی از ریاضت کثرت‌ترین افراد مسیحی هستند. سؤال: شما دو گفتمان سنت و مدرنیته را از هم جدا کردید منتها برای قضاوت گفتیم ما هر دوی اینها را باید مورد شکاکیت عقلانی قرار دهیم این معیار از دل مدرنیته می‌آید یا از دل عقل به آن معنای سنتی آن؛ اگر بخواهیم با ملاک سنت صحبت کنیم نمی‌توانیم و اگر بخواهیم با ملاک مدرنیته قضاوت کنیم سنت برای ما قابل فهم نمی‌شود. دوم اینکه بعضی‌ها معتقدند که یکسری عناصر ذهنی به لحاظ انسان شناختی برای مشکل مشترک از اول تاریخ تا پایان آن وجود دارد، بنابراین گفتمان سنت و مدرنیته بین آن‌ها قرار می‌گیرد و عناصری که شما برشمردید از دل سنت هم می‌شود تشخیص داد مثلاً میل به جاودانگی در جوامع مدرن هم به یک شکل وجود دارد یا آزمون در دنیای سنت هم می‌توان یافت میتوان عناصر مشترک را بین این‌ها پیدا کرد؟

جواب: به نظرم سخن اول شما با سخن دوم شما تناقض دارد. هر کدام از اینها جواب دیگری را می‌دهد می‌گویید این عقلانیت که تو می‌گویی عقلانیت نیست که سنتی‌ها قبول ندارند، عقلانیت سنتی را هم مدرن‌ها قبول ندارند بنابراین این دو را چگونه زیر ذره بین ببریم؟ در قسمت دوم سؤال پرسیدند آیا مؤلفه‌های مشترک انسان شناختی وجود دارد یا خیر؟ اعتقاد بر این است ما انسان‌ها ویژگی‌های مشترکی هم به لحاظ ذهنی جسمی و عقیدتی هم به لحاظ احساسی و نیازها و خواسته‌ها سلسله ویژگی‌های مشترک داریم که از دورانی که ما از بشر خبر داریم از زمان تاریخ مکتوب تا الان مشترک داریم. بر اساس آن مؤلفه‌ها هم دین و هم مدرنیته را می‌شود نقد کرد. یکی از آن ویژگی‌های مشترک، استدلال است؛ استدلال‌گرایی یعنی اینکه اگر من از شما خواستم الف، ب باشد، شما حق دارید از من سؤال کنید چرا الف، ب است.

به تعبیر دیگر هر کس از شما مطالبه قبول کرد شما حق دارید مطالبه دلیل کنید، عقلانیت به این معنا است آن عقلانیتی که مدرن و پست مدرنش با هم فرق می کنند، آن عقلانیت مبادی است همین استدلال خواهی است که در قرآن هم آمده. قرآن یکی از شعارهایش همین ارائه برهان است من معتقدم که کاش متدینان به این ارائه برهان التزام داشته باشند.

سؤال: یک اتفاقی که در دهه ۸۰-۷۰ رخ داد، تغییری است که در اندیشه دینداران ایجاد شده، شما چند ویژگی برشمردید که در اندیشه دینداران ما وجود دارد انسان گرایی و اندیشه پیشرفت است. به خصوص این مباحث بعد از طرح قرائت های جدید از دین داشتن بیان شده است با توجه به اینکه شما گفتید دین سنتی جواب نمی دهد و ما جنبش های دینی داریم آیا فکر نمی کنید با توجه به تحولات ایجاد شده و قائل بودن ما به قرائت های مختلف از دین داشتن اولاً آنها را مانع از عقل و جمع می دانیم و می توانیم بگوییم که مدرنیته در تقابل با دین سنتی قرار دارد همان طور که می تواند با جنبش های جدید تناسب داشته باشد می تواند با قرائت های جدید از دین هم تناسب داشته باشد؟

جواب: شما می گوئید این تعاریف وارد دین شده می خواهم بگویم بله وارد دین شده ولی چه کسی این ها را وارد دین کرده است؟ ویلیام جیمز جمله جالبی دارد می گوید من وقتی در تاریخ مسیحیت نگاه می کنم می بینم که روحانیت مسیحی با دستاوردهای علمی غرب سه فاز را گذرانده: اولاً هر دستاورد علمی را تا توانسته با آن مخالفت کرده و بعد از مدت های مدید وارد فاز دوم شده و گفته با کتاب مقدس سازگار است و می توانیم قبول کنیم و سوم ۳۰۰-۱۰۰ سال بعدش گفته قبول می کنیم. این مفاهیم را کسانی وارد دین کردند که خود اول مخالف این بودند حالا آرام آرام می گویند که از دین ما بوده است می خواهم بگویم توجه کنید از درون خود دین بیرون نیامده بلکه دیگری آمدند و تحمیل ذهنی کردند و معتقدم با دین تاریخی و نهادینه مدرنیته سازگار نیست.

سؤال: بخش اول سخنانتان را کاملاً قبول دارم اما با نتیجه گیری بحثان مشکل دارم که می گوئید جلسه ما جلسه مدرنی نیست. انتظار من از آقای ملکیان این است که وقتی می گویند جامعه ایران منظورشان کدام بخش از جامعه ایران است من چند تا دلیل دارم که می گویم جامعه ایران به سمت نوسازی می رود، یک سری تحقیقات، پایان نامه هایی وجود دارند که اثبات کرده اند که جامعه ایران در حال نوسازی است. می خواهم ببینم دلایل شما برای اینکه جامعه ما مدرن نیست یا حداقل کجای جامعه ما مدرن نیست چیست؟

جواب: با هر آماری که شما می گوئید چاره ای نیست که میانگین جامعه آماری را در نظر بگیرید که حالا گرایش خاصی هم داشته اند بنابراین من فقط استنباط خودم را گفتم من به طور متوسط در نظر گرفتم چرا که نتیجه گیری قطعی نیاز به کار آماری جامعه شناختی دارد و من فاقد آن هستم. من نمی بینم که تصمیم گیری جمعی کرده باشیم و بگوییم این تصمیم با عقلانیت اتخاذ شده است و بشود از آن دفاع کرد وقتی جامعه را مدرن می گوئیم که تصمیم گیری با معیارهای مدرن اتخاذ شده باشد و برای اجرای هم حداقل میانگین مردم به آن تصمیم التزام بورزند.

سؤال: اگر عقلانیت مورد نظر شما کم و بیش همان ویژگی عقلانیت گرایی را همراه داشته است شما می گفتید عقلانیت مدرن اگر وسعت پیدا کند حتماً معنویت را به باد می دهد ولی نقدهایی که امثال نیچه کردند که نگاه آشتی جویانه را به درون خودش و با جهان از دست داده چطور می توانیم قبول کنیم که عقلانیت که به تعبیر نیچه نهیلیسم را پدید آورده چطور می تواند معنویت را به بار بیاورد؟

جواب: شما می گوئید نهیلیسم در عقلانیت نیچه پدید می آید و این با معنویت سازگار هست یا نه؟ وقتی معنویت متشی می گویم مدعیات اخلاقی و رفتاری مد نظرم است و به نظر می رسد که کسی ممکن است از لحاظ اونتولوژیک به یک نهیلیسم کارش را بکشد ولی به لحاظ ارزشی شناختی یعنی آنچه در اخلاق و رفتار پیاده می کند ممکن است هم چنان معنوی بماند. من بین معنویت اخلاقی و معنوی پیوند نزده ام با یکسری مدعیات متافیزیکیال بگویم لزوماً این رفتار های قابل توجهی هم از این به بعد قابل توصیه نخواهد بود اگر این خطا نشان داده شود که شما نمی توانید به لحاظ ارزشی خودتان را منفک کنید از Fact ها نهیلیست شدید طبعاً به لحاظ ارزشی هم نهیلیست شدید آن وقت من حرفم را پس می گیرم. در خصوص سؤال دوم هم من کاملاً موافقم.